هو العلیم

ولایت محور دین وحقیقت شریعت

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۲ - مجلس ششم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وقد رجوت ان لا تخيب بين ذين و ذين منيتى فحقق رجائى و اسمع دعائى يا خير من دعاه داع و افضل من رجاه راج

در شب گذشته خدمت رفقا عرض شد که آنچه که واقعیت و حقیقت دارد همان جنبه‌ی ملکوتی و نفسی حقائق خارجیه و اعیان خارجیه است، و بدون آن جنبه‌ی حقیقی نتیجه‌ای بر رفتار و کردار و صحبت‌های ما مترتب نمی‌شود. و هرچه آن جنبه قوی‌تر باشد به همان میزان از واقعیت بیشتری برخوردار است، و در نزد خدا مقبول‌تر است. و آن جنبه‌ی ربّی در کارها و صحبت‌های ما و جنبه ربطی است و بدون آن حیثیت رفتار و گفتار ما تظاهری بیش نیست و فائده‌ای بر آن مترتب نیست. و به عبارت دیگر و از نقطه‌ی نظر فنی، حقیقةُ الشیء بصورته لا بمادة و هیئته، حقائق و واقعیت اشیاء به جنبه‌ی فصلی و صورت آنها برمی‌گردد، نه به جنبه‌ی جنسی و ماده‌ی آنها.

و صورت هر شیء نه صورت به این معنای ظاهری که فعلا در میان ما متداول است که صورت اشیاء عبارت است از همان چهره‌ی ظاهری اشیاء، می‌گویند که آقا یک صورتی از خودت بیاور، یک تصویری از خودت بیاور، شما می‌روید عکاسی یک تصویری از خودتان می‌اندازید، این منظور نیست. صورت ظاهر عبارت از نقش است، نقش با صورت به معنای حقیقی و فلسفی و عرفانی تفاوت می‌کند. نقش آن نقطه‌ها و خطوط و رنگی است که یا توسط نقاش و راسم آن خطوط و نقطه‌ها ترسیم می‌شود گرچه وجود خارجی هم نداشته باشد، یا توسط دستگاه و وسیله‌ای، این خطوط و نقوش مجسَّم می‌شود به واسطه‌ی انعکاس نور و میزان پذیرش و بازگشت نور در نقاط مختلف صورت، الوانی به وجود می‌آید اسم آن الوان را ما می‌گذاریم تصویر. تصویر.

نور وقتی که به ابرو می‌خورد به واسطه‌ی سیاهی ابرو بیشتر جذب می‌کند و کمتر پس می‌دهد به همین

لحاظ در صورت کدر است، ولی وقتی که همین به گونه و پیشانی می‌خورد این بیشتر بازدهی دارد و کمتر جذب می‌کند و از این نقطه‌ی نظر شفاف‌تر است. به واسطه‌ی اختلاف در جذب و بازگشت نور است که آن صفحه‌ی حساس عکاسی هم به همان میزان آن رنگ‌های مختلف را در خود ترسیم می‌کند و شما از رنگ‌های مختلف می‌توانید به چهره‌ی یک فرد اطلاع پیدا کنید، البته این را هم در نظر بگیریم که در پس هر چهره‌ای یک حقیقتِ نهفته‌ای وجود دارد، فقط مسئله مسئله‌ی تصویر نیست و از صورت است که انسان می‌تواند به سیرت پی ببرد. از صورت، انسان می‌تواند به آن شاکله‌ی افراد پی ببرد، از چهره‌ی یک شخص، می‌تواند انسان به آن نکات مرموز پی ببرد. بر حسب بصیرت و بینشی که شخص نظرکننده دارد، ممکن است که اینها را نشان یک شخص بدهند و هیچی نفهمد و فقط یک صورت ظاهری بفهمد، ولی همین صورت را نشان فرد خبیری بدهند هزار معنا از او دربیاورد، هزار معنا دربیاورد.

فلهذا این قضیه برای خودش یک عالمی دارد که چگونه صورت و چهره [با] خصوصیات باطن تغییر پیدا می‌کند، شما دو چهره‌ی یکسان ندارید، چهره‌ی امروزتان با دیروز متفاوت است، یعنی اگر یک صورت از دیروز در صفحه داشته باشید امروز صورت دیگری را داشته باشید، این دو با هم متفاوت است گرچه وقتی به [آنها] نگاه می‌کنید هیچ تفاوتی را مشاهده نکنید، حتی شما یک صورت واحد در دو دقیقه ندارید، هر دقیقه‌تان یک صورت خاص به خود را دارد که حکایت می‌کند از یک معانی که در ضمیر و نفس شما گذشته است. وقتی نیت بدی دارید اگر از شما تصویری شخصی بیندازد به آن نیت بد می‌تواند اطلاع پیدا بکند در حالتی که اگر همین را در کنار افراد قرار بدهید هیچ اطلاعی از این مسئله ندارند چون نسبت به این مطلب آگاه نیستند، اگر نیت خوبی دارید این مسئله در چهره‌ی شما واضح است گرچه دیگران هیچ تفاوتی بین دقیقه‌ی قبل و دقیقه‌ی بعد مشاهده نکنند.

اینها حقایقی است که وجود دارد و ما نمی‌توانیم منکر آن بشویم، منتهی برای رسیدن به اینها راه خاص خودش را دارد، و اینطور نیست که انسان تصور کند حقیقتی دیگر ماورای آنچه که می‌بیند و می‌فهمد وجود ندارد، افرادی که دارای حب ریاست هستند، هر جور می‌خواهند شکل خود را دربیاورند این در صورت آنها پیداست، هر قسمی می‌خواهند دربیاورند، چون دست آنها نیست در اختیار آنها نیست، افرادی که دارای حب مال و جاه هستند هر قسم بخواهند نمی‌توانند چهره‌ی خود را عوض کنند و آن چهره، مطالب پشت چهره را می‌نمایاند و نشان می‌دهد. افرادی که اهل دروغ هستند و خلاف می‌گویند، بخواهند نخواهند شکل چشم آنها با فردی که راست می‌گوید تفاوت دارد، حالا اگر فرض کنید که چشم آنها حتی مثل آهوی خُتَن و غزال وحشی هم باشد باز آن حالت، حالت دروغ، خود را نشان می‌دهد. و فردی که خبیر است این مسئله را می‌فهمد.

همینطور و همینطور و همینطور، آثار جمال تو، در دیده‌ی هر مومن، آیات جلال تو، در سینه هر کافر،

بخواهیم یا نخواهیم، از کیفیت صحبت، آن افرادی که اهل اطلاع هستند به میزان صفا و کدورت نفس ما پی می‌برند، کافی است که دو دقیقه هیچی، یک دقیقه صحبت کنید، نیم دقیقه صحبت کنیم شخص خبیر می‌فهمد که ما چه کاره هستیم و چه میزان، اگر حتی سوره‌ی حمد هم بخوانیم قل هو اللَه هم بخوانیم، تفاوتی در این مسئله ندارد لازم نیست که به حرفها و مطالب دیگری بپردازیم، چون صوت از جای دیگری می‌آید، این است که ما می‌گوییم حقیقت الشیء بصورته لا بمادة یعنی وقتی که یک سخن از دهان کسی برمی‌آید صورت ظاهری و عامیانه و متعارف او همین است که بر گوش ما اصابت می‌کند و بر صفحه‌ی نوار ضبط می‌شود و موجب توجه انسان می‌شود، این آن صورت ظاهری اوست، همان صورت متعارف، همان صورت عامیانه و همان تصویر ظاهری.

اما آنچه را که واقعیت اوست عبارت است از آن حقیقتی که پشت این مسئله نهفته است، دیده شده بسیاری از اوقات، افراد صحبت می‌کنند صحبت‌های خوب هم می‌کنند، ولکن کلمهٔ حق یراد به الباطل، حرف حرف حق است، نیت نیت باطل است، آن می‌شود صورة الشیء، آن می‌شود حقیقتً الشیء، حقیقتش این است، حقیقتش این مطلب است، دیدید گاهی اوقات فرض کنید که یکی می‌آید پیش شما می‌خواهد خلاف بگوید مسئله را یک جوری بررسی کند، یک قسمی، می‌گویید آقا بلند شو برو دُمِت را بگذار روی کولت، این حرفها اینجا خریدار ندارد، ها! می‌گویید که ای کلک، ای حقه‌باز بلند شو برو، می‌خواهی با این حرفهایت چی را ثابت کنی؟ در حالی که حرفهای خوب می‌زند، حرفش حرف خوب است اما آنی که در پشت این حرف پنهان است آن را نمی‌آید رو کند، آنی که در پس پرده به دنبال اثبات آن می‌گردد آن را نمی‌آید ظاهر کند، آدم رند و زرنگ از همان دو دقیقه‌ی اول می‌فهمد قضیه چیست؟ آقا دُمِت را جمع کن بیخود زحمت به خودت نده، حالا گیرم دو ساعت هم حرف زدی بلند شو برو پی کارت! بابا بگذار برویم زندگیمان را بکنیم، برو این دام بر مرغ دگر نه، بلند شو برو پی کارت، که عُنقا را بلند است آشیانه، این حرفها به درد آدمهای عوام می‌خورد.

می‌خواهی آنچه که در پس پرده مخفی کردی بیاورم برایت رو، نشان بدهم؟ ها؟ دوست داری؟ حالا یک خرده آدم آبروداری می‌کند حواست [را جمع] کن دیگر، تو هم یک خرده رعایت کن و دیگر خلاصه ....، از این جور مسائل، خب بوده دیگر. از اینجور مطالب ما دیدیم، در خدمت بزرگان، آنها بودند، انجام می‌دادند و ما هم خب بودیم و می‌دیدیم، و متوجه و ملتفت به مسائل و قضایا بودیم.

آنچه که در پس این پرده است و آن واقعیت هست، آن عبارت است از حقیقة الشیء و واقعیة الشیء، لذا آن حیثیت با حیثیت ربوبی در ارتباط است، آن جهت در ارتباط است، چه حیثیت نورانی باشد یا ظلمانی باشد، لذا خدا به دل نگاه می‌کند این همه ما در روایات داریم، در آیات [داریم] إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ، خدا به ذات صدور، به آن حقیقت و واقعیت دلها، اطلاع دارد، علیم است، اطلاع دارد و اتحاد دارد، حالا شما هرچه

می‌خواهید بیایید بیان کنید، مطلب را به هر کیفیتی می‌خواهید تغییر بدهید، من خیلی بدم می‌آید از این افرادی که دنبال لفّاظی هستند، از اول هم بدم می‌آمد بعضی‌ها فقط دنبال این هستند که با چرب‌زبانی و ادا کردن اصطلاحات و خلاصه چندتا کلام مودبانه، خواهش می‌کنم و مصدع اوقات نمی‌شوم و ....! حالا بیست و چهار ساعت مصدع اوقات است! آن وقت مصدع هم که برای آدم می‌نویسد با سین هم می‌نویسد، ببخشید مصدع با سین! می‌گویم بابا با صاد است نه با سین، و از این چیزها، چندتا کلمه یاد گرفتند و دیگر با هر کسی با الفاظ! من خیلی بدم می‌آید که آدم ....! البته انسان همیشه با کلمات خوب و شیرین با افراد مواجه بشود بسیار خوب است، حُسن خلق کی گفته بد است؟ وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ و لی بین حُسن خلق و حقه‌بازی فرق می‌کند. بین حُسن خلق و کلک زدن و گول زدن و دل ربودن فرق می‌کند.

ادم حرف را یک جوری نرم و اینها، مخصوصا به بعضی از طبقات، خلاصه یک کیفیتی صحبت و اینها بکند و دل به دست بیاورد ولی در دلش یک چیز دیگر است، می‌خواهد غلبه کند می‌خواهد گول بزند، می‌خواهد مخش را بزند! به قول امروزی‌ها! درست گفتم یا نه؟ می‌خواهد خلاصه رگ خوابش را به دست بگیرد، اینها حقه‌بازی است آقاجان! رک و راست و عامیانه و لری، حقه‌بازی است، این تغییر عبارت نیست، این کلک سوار کردن است، دو روز سه روز یک هفته دو هفته که از قضیه می‌گذرد او می‌فهمد چه کلکی سرش رفته، اگر اخلاقت خوب است پس چرا بعد از دو هفته دیگر خوب نیست؟ چرا بعد از یک ماه خوب نیست؟ همین که خرت از پل گذشت ....! این می‌شود حقه‌بازی، من خیلی بدم می‌آمد از اول هم بدم می‌آید از آن اول از افرادی که می‌دیدم با من صحبت می‌کنند ولی همش دنبال لفظ هستند لفظ را می‌خواهند قشنگ بگویند! بابا خیلی زحمت به خودت نده هر چی هستی بگو، آدم بالاخره ...! حالا امروز نفهمیم فردا که می‌فهمیم، چرا زحمت ما را زیاد می‌کنی؟ یک ماه دیگر که می‌فهمیم بابا کلک هستی، خب از اول درست بیا بابا، همانی که هستی همانی که برخورد داری، همان را نشان بده که اقلا بعد از یک مدت که آن حقیقت [و] واقعیتت را .... ها؟ چی؟ حقیقة الشیء بصورة لا بمادة، نه به این غلط‌اندازی‌ها، نه به این عوض کردن‌ها، نه به این تغییر عبارت‌ها، نه با این عبارتهای شیرین خواهش می‌کنم مصدع اوقات شدم و فلان، از این بازیها، آن که باطن است آن حقیقت الشیء، به خاطر اینکه بعدا فحش ندهند از اول بیا بگو آقا همین هستیم دیگر، حال شما خوب است؟ حوصله ندارم بلند شو برو! البته نه اینجوری و [نه] دیگر با یک چرب زبانی تا دم خانه بیاید ببخشید خیلی مصدع شدم بنده قصد داشتم ولی یک مانعی دارم ....! خب چرا بدبخت را می‌کشی تا دم در خانه و بعدا هم اینطوری ردش می‌کنی؟ از آن اول بگو که آقاجان، ان‌شاءالله یک فرصت دیگر یک وقت دیگر، خدمتتان می‌رسیم و چی می‌کنیم.

این خوب نیست، این روش روش بسیار بدی است، بسیار قبیح، که انسان با زبانش با مردم بازی کند،

این کلک است، با زبانش مردم را بچرخاند، اسمش هم می‌گذارند خوش‌زبانی! خیلی بد است، بسیار کار کثیفی است، بسیار کار وقیحی است، خوش زبانی یعنی چی؟ آدم باید قشنگ صحبت کند بی‌تربیت [ی] نباید صحبت بکند، بی‌ادبانه نباید صحبت بکند، ولی متملقانه هم نباید صحبت کند، تملق یعنی چی آقا؟ بین رک‌گویی و سخن سنجیده گفتن و باادب گفتن و حرف حق را زدن منافاتی ندارد، که انسان هم مطلب حق را بگوید و هم مودبانه بگوید و با نزاکت بگوید ولی نه آنچه که خلاصه خودش قسم دیگر است جور دیگری بیان کند، به جهت اینکه همیشه که اوضاع و احوال یک جور نمی‌ماند یک دفعه می‌بینیم مطلب برخلاف خواست انسان انجام شد، آن وقت اینهایی که اصلا در آنها [فقط] تملق و زبان‌بازی و پرداختن به کلمات و این عبارت‌ها، برای فریب افراد [بود] آنجا دیگر نمی‌توانند آنچه را که در دل دارند [مخفی کنند] چون برخلاف انجام شده، آنجا دیگر می‌بُرند [و] آنچه که در دل است بی‌محابا بیان می‌کنند، ها!.

خدا هم پیش می‌آورد. اما آن کسی که نه، فرض کنید همانطوری [که هست خودش را نشان داد] خلاف هم شد یک کمی حالا عبارت فرق می‌کند نه اینکه حالا عبارت یکدفعه صد و هشتاد درجه فرق کند، تا امروز شرم حضور دارم خدمتتان، فردا شما غلط کردی این کار را کردی! ا چی شد؟ تو که دیروز می‌گفتی خدمتتان شرم حضور دارم! حالا [می‌گویی] غلط کردی؟ بابا نه آن شرم حضورت را بگو نه این را بگو، هیچکدام، یک روش [را داشته باش.]

مومن حرّ است مومن کلک نیست، مومن حقه‌باز نیست، مومن با ادب و با نزاکت، با افراد برخورد می‌کند، بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه، با مردم می‌خندد، ابتسام دارد، تبسم دارد، و رعایت افراد را می‌کند، و نه اینکه در این رعایت‌ها مصالح خود را در نظر دارد و به اسم رعایتِ افراد، جا بزند، نه! اینکه کلک است، نه رعایت هر فردی را می‌کند رعایت اشخاص را می‌کند، حقه‌بازی هم نمی‌کند، حرفهای قُلُنبه و سُلُنبه هم نمی‌زند، با عبارت‌های فریبنده افراد را جذب نمی‌کند که بگویند خوب است و فردا یک دفعه یک اخلاقی نشان داد طرف هنگ کند بگوید ا ا او چی بود این چی بود؟ آن حرف دیروز چی بود آن کار امروز چی بود؟ یک روش متعادلی دارد، اولیای الهی اینطوری که ما دیدیم این بوده، حالا کسی چیز دیگر دیده بنده اطلاعی ندارم، آنی که بنده دیدم، در روششان در رفتارشان یک روش داشتند، یک حرکت داشتند، یک نَسَق داشتند یک سیاق داشتند، البته با هر کسی یک جور خاص خودش را بودندها، با هر کسی یک قسم برخورد می‌کردند با یک شخصی برو گمشو غلط کردی هم می‌گفتند شوخی نداشتند ولی حالشان یکی بود، اهل تملق و جمله‌سازی نبودند، اهل گول زدن و فریب دادن و اینها نبودند، افراد تا آنها را می‌دید [ند] می‌شناخت [ند] به اصطلاح به آن شاکله‌شان و اینها می‌رسید [ند] اینها همین هستند ظاهرشان باطنشان، وضعیت‌شان همین است.

این روش روشی است که باید انسان به این روش بپردازد وگرنه از نقطه‌ی نظر سلوکی سقوط می‌کند،

آن قسم سخن گفتن سقوط نفسانی است گرچه موجب خوشایند یک عده‌ای ابتدائا شود، اینها مثل کی می‌مانند؟ اینها مثل این آدم‌هایی هستند که .....، یکی از همین افراد حالا از خودمان مثال بزنیم همین افرادی که می‌روند مجالس فاتحه بالای منبر وعظ می‌کنند، این فاتحه، آن فاتحه آن فاتحه، فقط کارشان تمجید و مدح و ثنا گفتن و دل صاحبان عزا را بهتر به دست آوردن حالا آن صاحب عزا هر کسی هست و هر چی هست و حالا اهل هر قضیه و مسئله‌ای هست و فلان این حرفها بماند، یک بُتی از میت درست می‌کنند تا اینکه بگویند نه! خوب تحویل داد، خلاصه مجلس خوبی تحویل داد، حالا کاری به مجلس فاتحه نداریم، مجالس دیگر، دعاها، ثناها، حضرت بندگان، بله! اینور و آنور و ...، از عهده‌ی مجلس خوب برآمد خوب تحویل داد، خوب تحویل داد یعنی چی؟ امام باقر کجا رفت [در] این مجلس؟ امام صادق کجا رفت، امام رضا در این مجالس کجا رفت امام سجاد کجا رفت؟ اینها کجا رفتند؟ خوب تحویل داد؟ یعنی چی خوب تحویل داد؟ یعنی صاحب مجلس را خوب تحویل گرفت؟ ده دفعه اسمش را بالای منبر آورد؟ حضرت آقا، حضرت آقا یا فرض بکنید که خداوند بر عزت فلان بیفزاید خداوند چه کند و چه کند! از این مجالس ....! اینها چیست؟ مصداق بارز برای این قضیه اینها [هستند]، آن وقت از این مجلس بلند می‌شود می‌رود در یک مجلس دیگر، ضد این، او هم عین اینجا، کپی [اش را] آنجا تکرار می‌کند، زیراکس می‌زند حرف ندارد، هر چی اینجا حالا هر دو ضد هم هستند، سایه‌ی همدیگر را با تیر می‌زنند، با تیر که چه عرض کنم با موشک می‌زنند آن وقت از این مجلس بلند می‌شود در آن مجلس تمام این حضرت آقا و خداوند درجات بیفزاید و خدا علو مقام عنایت بکند و خدا سایه‌ی حضرت فلان را تا درازای آفتاب بلکه کهکشان‌ها و .... دراز بگرداند و ....! حرف، حرف، اصلا آدم تهوعش می‌گیرد، تهوع.

مقام انسانیت اینقدر پست و ذلیل شده که اینها را بشنویم؟ اینها را بیاییم بشنویم؟ اینها چیست؟ اینها تمام زندگیشان شده حقیقة الشیء بمادته لا بصورة! عکس شده، هر کاری که می‌کنند فقط همین تظاهر است، تمام زندگیشان را عبارت‌ها تشکیل می‌دهد، می‌رود در صحبت‌ها نگاه کند اطلاع دارم می‌دانم ببیند از یک کلمه، نه این کلمه را خوب فلانی به کار برد، برمی‌دارد می‌نویسد در دفترش که برای این موارد این کلمه را به کار ببری بهتر دل طرف را می‌گیری، ای خاک بر سرت کنن، که تمام زندگی و تمام شعور و تمام، همه بشود از این یک لغت درآوردن این را آنجا مصرف کردن، این را آنجا چیز کردن، فقط دنبال همین. در آینه می‌ایستیم نگاه می‌کنیم چطوری با طرف صحبت کنیم ابرویمان را چطوری بگردانیم، اینی که می‌گویم اینها هست آقا، حالا امشب نمی‌دانم چی شده ما زدیم به این حرفها؟ دیگر حالا خودش آمده دیگر. برای اینکه ....، یکی از چیزها بود اسمش چی بود؟ آن چیز فرانسوی؟ دمیتسنس که متکلم معروف و سخنور خیلی معروفی بود. می‌گویند این وقتی که می‌خواسته تمرین سخنوری را بکند مدتها جلوی آینه می‌ایستاد، جلوی آینه می‌ایستاد

نگاه می‌کرد خودش را، تبسم‌ها و خنده‌ها و چی بگوید و چطوری و کجا حرف بزند که این در وقتی که این را می‌گوید حساب می‌کرد مخاطب چه عکس العملی نشان بدهد آن عکس العمل مخاطب را در خود می‌دید، حساب می‌کنند دیگر، بعضی‌ها هستند، وقتی که یک صحبتی می‌کنند خطابه‌ای می‌کنند می‌آورند نشان می‌دهند، البته خوب است آدم بیاید ببیند نقاط ضعفش کجاست؟ اما این بازی‌ها، این بازی‌ها! این نحوه اداها و حرکت‌ها و فلان .....

آقا اینها چیست قضیه؟ چیست؟ که انسان بیاید در ارتباط با افراد، در صحبت کردن با افراد، همان زمان سابق که ما بودیم، همان زمان‌ها می‌گفتند که از این کارها می‌کردند، خب اینها برای همان زمان است دیگر برای حالا که نیست. مخصوصا این خانم‌ها، خانم‌ها، بی‌حجاب‌ها که مثلا می‌خواستند طرز صحبت کردن و فلان و این چیزها، نحوه‌اش، معلوم است دارد ادا درمی‌آورد، معلوم است که اطوار است و معلوم است که دارد فیلم بازی می‌کند معلوم است که دارد خلاصه وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَةِ الْأُولى الأحزاب، ۳۳ يا نِساءَ النَّبِي لَسْتُنَّ كأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً الأحزاب، ۳۲ وقتی می‌خواهید صحبت بکنید مجبور می‌شوید با مرد صحبت کنید، صدایتان را پایین نیاورید، اطوار دیگر نیایید تو رو خدا، کله‌تان را اینور و آنور نکنید، ابرویتان را دیگر بالا و پایین نبرید، مثل آدم حرف بزنید آقا این فلان اینطور، بچه آورده پیش دکتر مریض است، آقا این بچه مریض است و چی شده و فلان، دیگر آقای دکتر خواهش می‌کنم و این بازیها دیگر اینها را هم جزو شرح حال مرض داشتیم؟ یکیش هم اینهاست دیگر، اینها چی چی؟ همه جا همینطور، در دکان و سبزی و پارچه خریدن و اداره رفتن و فلان کردن و ....! اینها برای سابق الان که نیست از این چیزها! اینها برای سابق است.

يا نِساءَ النَّبِي، آیه‌ی قرآن برای بنده و شماست اگر فقط برای نساء النبی بود به من چه مربوط است این آیه‌ی قرآن را الان بعد از هزار و چهارصد سال بخوانم؟ چه ربطی به من دارد؟ مُردند تمام شد و رفت، در قبرستان بقیع هم دفنشان کردند، یا نساء النبی یعنی ای نساء من و شما، که بعد هزار افتضاح بالا بیاید آن وقت بیایند بگویند آقا چی کار کنیم آقا چی کار کنیم؟ يا نِساءَ النَّبِي لَسْتُنَ شما مثل سایر افراد که نیستید، شما مثل یهود و نصاری که نیستید، شما مثل افراد بی‌بند و بار نیستید، شما اسم خودتان را شیعه گذاشتید، اسم خودتان را پیرو علی گذاشتید، فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ صدایتان را آهسته نکنید، نازک نکنید، تُن و زیر و بم به صدایتان ندهید، وقتی یکی تلفن می‌کند منزل با اطوار و عشوه با او صحبت نکنید، فَيطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ شیطان ایستاده، شیطان ایستاده دارد وسوسه می‌کند، گیرم بنده این مسئله را در همین وصیت‌نامه امیرالمومنین اشاره کردم گیرم ما نسبت به خود تضمین داشته باشیم که خلاف نکنیم و از جاده‌ی مستقیم منحرف نشویم چه گارانتی نسبت به مخاطب، ما می‌توانیم بدهیم که او هم تکان نخورد؟ آیا قلب و نفس مخاطب هم در اختیار ماست؟ یا آن دیگر در اختیار خودش است، شما چه تضمینی می‌توانید بدهید؟ نه آقا ما این حرفها را اصلا چیز

نمی‌کنیم ما اصلا در این عالم نیستیم و در این وادی نیستیم صحبت کردن و فلان و این چیزها، خیلی خب شما نیستید که هستید، صد درجه هم بدتر از بقیه هستید، امروز تقش درنیاید فردا می‌آید، حالا گیرم بر اینکه نه! اینقدر قرص و محکم و ایمانتان خوب و نمی‌دانم رعایتتان کذا و کذا، بسیار خب، ما این را نسبت به شما قبول داریم، اما با آن جنس مخالف که دارید صحبت می‌کنید آیا از طرف آن هم می‌توانید تضمین بدهید که او هم تکان نخورد؟ آن هم شیطان سراغش نیاید؟ او هم وسوسه نشود؟ نه! اگر هم بدهید اشتباه کردید. افراد در اختیار ما نیستند، سلیقه‌ی افراد، تفکر افراد و همینطور کیفیت تخیلات و توهمات آنها در اختیار ما نیست. موقعی که می‌خواهد چشمش را ببندد و بخوابد هم در اختیار تو است؟ چیزی به ذهنش نمی‌آید؟ ها؟ اینها مسائلی است که .....، برای همین فرموده‌اند که باید بین این دو جنس در محاوره تفاوت باشد، باید اختلاف باشد، نباید برخوردی بشود، در محل کار معنا ندارد که زن و مرد با هم صحبت کنند، در مقابل یکدیگر باشند، میزشان در کنار هم باشد، برای چی؟ برای چی؟ در سر کلاس چه دلیلی دارد که مرد و زن در کنار هم باشند؟ اگر کلاس کلاس درس خواندن و درس فهمیدن است به زن و مردی دیگر چه کار دارد؟ معلم باید بیاید پای تخته درسش را بدهد آن نگاه کند و برود، تمام شد.

نه! اینجوری بهتر است! بهتر می‌فهمند! حتما باید مختلط باشد تا بهتر درس را درک بکنند! بهتر! ما که چیزی نفهمیدیم از این بهتر بودن، ما یک عمری سر همین کلاسها این درسها را خواندیم و فلان واللَه نه زنی بود کنارمان، نه مختلط بود کلاسمان و نه چیزی بود، اینها، خب حالا نمی‌دانیم این دوره را گذراندیم حالا یک دوره دیگر بگذرانیم مختلط، ببینیم حالا بهتر می‌فهمیم؟ شاید ما نفهمیدم، آقایان بهتر می‌فهمند، دوره‌ی دوم تجربه کنیم ببینیم شاید بهتر بفهمیم، اینها همه چیست؟ اینها همش وسوسه‌ی شیطان است، وسوسه‌ی شیطان. اگر مسئله فهمیدن و درس و کلاس است زن و مردی دیگر چه ربطی دارد؟ خب زنها برای خودشان، مردها برای خودشان، همینطور درسشان را بگیرند و بروند دیگر، مرضش دیگر چیست که حتما باید بغل هم باشند؟ این صدای آن را بشنود این صدای او را بشنود آقا دوباره بگو، آقا ما نفهمیدیم، آقا می‌شود این را بنویسید، آقا می‌شود آن را پاک کنید، اینجوری بهتر می‌فهمند؟

فلا تخضعن بالقول خب من می‌دانم کی را خلق کردم و چی خلق کردم، صدا را پایین نیاورید، محکم صحبت کنید، راه نفوذ شیطان را ببندید که شیطان نیاید جلو، توهم و تخیل ایجاد نکند، وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَةِ الْأُولى، مثل زمان جاهلیت متبرج نشوید و تظاهر نکنید و به آن آداب خود را ننمایانید. دلیل ندارد که زن وقتی که با یک مرد روبرو می‌شود همان قسم بخواهد با او صحبت کند که با شوهرش صحبت می‌کند! برای چی؟ به چه دلیلی؟ روی چه حسابی؟ یعنی چی زن وقتی که با مرد صحبت می‌کند باید بخندد، تبسم بکند، بخواهد کاری بکند که توجه او را به خود جلب بکند، تمام اینها همه از آداب جاهلی است و از آداب و

حیل شیطان و نفس اماره است برای تخریب نفوس و برای محو نورانیت و روحانیت و جایگزینی شهوت و بهیمیت.

و همینطور مرد وقتی که با زن صحبت می‌کند دلیل ندارد از جملاتی .....، وقتی یک زن نامحرم هست برای چی باید خندید؟ و برای چی باید تبسم کرد؟ و برای چی باید عبارات لطیف و افسونگر در ارتباط با زن نامحرم [استفاده کرد؟] اینها حرام است، حالا ما اسمش را می‌گذاریم مردم‌داری، این فضا اقتضا می‌کند که اینجوری باشد! این فضا! کدام فضا؟ فضا نداریم. فضا چی چی است؟ مرد نامحرم و زن نامحرم! این مسخره‌بازی‌ها چی چی است؟ اصلا ما فراموش کردیم اسلام و دستورات اسلام را! فراموش کردیم! خیال می‌کنیم حالا فرض کنید که در یک رشته‌ی خاصی هستیم، هر غلط و مزخرفی هست می‌توانیم انجام بدهیم، تمام اینها همه حرام است. مرد وقتی صحبت می‌کند آن هم مجبور، نه اینکه صاف صاف در چشمش نگاه کند، در وسط قرنیه‌اش! گفتند که حرف بزن گفتند که تا شبکیه‌اش را هم ببین؟ یا گفتند که این حرف را بزن دیگر، چه اشکال دارد وقتی که صحبت می‌کنیم سر را پایین بیندازیم؟ چه دلیلی دارد؟ نه بد است، بد می‌گویند، بد است مثلا می‌گویند این امُّل است، این فرض بکنید که .....! خب بله بد است اینها بد است ولی بعد کم کم خوب می‌شود و چیزهای دیگر هم می‌آید و کم کم خیلی خوب می‌شود، خوب می‌شود دیگر! از همین بد است بد است‌ها کم کم کار می‌رسد به کجا؟ چیزهای دیگر بد است بد است، فعلا حرف زدن اینجوری بد است بعدا آنها بد می‌شود و برای اینکه .....!

تمام این انحراف‌ها و خلاف‌هایی که پیدا شده، و مسائلی که باعث تشتط و افتراق خانواده‌ها شده و فرهنگ اسلامی جایش را به فرهنگ کفر داده و فرهنگ مبید و مهلک کیانِ خانواده‌ها و محوِ اسرویت و پیوستگی و آن استقامت و تحکیم خانواده‌ها، تمام به خاطر این است که به دستورات اسلام عمل نشده، به دستورات اسلام عمل نمی‌شود آقا. دستور اسلام آن است که فاطمه زهرا فرمود، این می‌شود دستور اسلام. دستور اسلام آن است که زینب کبری فرمود. دستور اسلام آن است که فرمود بهترین زنان نزد خدا آن زنی است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند، این است. نفرمود این مربوط به این زمان است ولیکن در آخر الزمان در چشم همدیگر هم نگاه کردید و رنگ چشم همدیگر را هم به دست آوردید اشکال ندارد، این را حضرت زهرا نفرمود! توجیه امروز چی می‌شود؟ آقا این مربوط به آن زمان است! الان باید تعلیم کنند، الان باید تَعلُّم کنند مگر می‌شود هر کسی در خانه‌اش باشد؟ مگر می‌شود هر کسی معلم ببرد؟ مگر می‌شود؟

مقام تعلیم و تَعلُّم چه ارتباطی دارد بر فرض اینکه یک مرد بخواهد در صورتی که مرد بیاید در چشم زن و دختر مردم نگاه کند چه ربطی به او دارد؟ می‌تواند یک کناری بنشیند فوقش اگر چاره‌ای نبود و معلم زن نبود و هیچ راهی نبود، در یک کناری می‌نشیند با زن هم ارتباط ندارد، و زنها قشنگ گوش می‌دهند بهتر هم

می‌فهمند و حواسشان فقط به آن مداد و دفتر و آن مطالبی است که می‌شنوند، دیگر نگاه کردن و آقا معلم فلان و استاد نمی‌دانم این را و اجازه می‌فرمایید اینطور و زهرمار و اینها، دیگر این چیزها [را] که ندارد، استاد استاد استاد! آن هم خوشش می‌آید یک لبخندی می‌زند و یک جوکی اینور می‌گوید و یک مزاح هم انور می‌کند انگار دارد با عمه و خاله‌اش حرف می‌زند، احمق! با زن شوهردار داری صحبت می‌کنی، بدبخت! با دختر نامزددار داری حرف می‌زنی این چه طرز صحبت کردنی است؟ این چه طرز معاشرتی است؟

آن وقت بعد خبر می‌آورند که اینجور و آنجور و آنجور! بله؟ همین است دیگر، اگر قرار بر تعلیم است، مرد می‌تواند برود در کناری یا صدایش را ضبط کند و افراد همه گوش بدهند یا در یک جایی بنشیند و صحبت بکند دیگران صدایش را بشنوند یا اگر فرض بکنید کسی هم سوالی دارد، جواب بدهد بدون اینکه نگاه بکند، بدون اینکه چشمش را بیندازد، بدون اینکه صحبت بکند، هیچی دلیلی برای این مسئله ندارد و هستند و هستند جاهایی، مراکزی، جاهای علمی چه در حوزه چه در غیرحوزه حتی در محیط دانشگاهی، و در محیط دبیرستان و اینها، عرض کردم بیمارستان و اینها، خیلی جاها، که اینها ارتباطی بین زن و مرد نیست و همه هم خیلی خوب درس می‌خوانند و خوب هم یاد می‌گیرند و هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید. مگر اینکه حالا مسئله از جای دیگری ایراد داشته باشد که خب آن یک مطلب دیگر است.

وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَةِ الْأُولى الأحزاب، ۳۳ معنا ندارد که زن بخواهد خودش را برای مرد متبرجه کند، تبرج یعنی نشان دادن، ارائه دادن، خود را ارائه دادن، خود را نمایاندن، این وظیفه‌ی اوست در قبال شوهرش نه در قبال مرد اجنبی و نامحرم، و همینطور مرد نباید به نحوی با زن نامحرم برخورد کند که امید برای نفوذ را در نفس او زنده کند، آخر ما مردها یک چیزیمان می‌شود دیگر، بالاخره این وسط، یک مرضی هست می‌گویند نه! این محیط محیط کار است دیگر، در محیط کار هر غلطی می‌توانی بکنی تو؟ غلط می‌کنی، در محیط کار کار حرام نمی‌توانی انجام بدهی، اگر زن خودت هم در همین محیط کار می‌آمد و در کنار تو آن طرف قرار می‌گرفت، و مرد نامحرم با او همینطور صحبت می‌کرد چه می‌کردی؟ و چه می‌گفتی؟ مثل ترقّه به طاق می‌چسبیدی، چی شد حالا برای بقیه محیط کار است؟ ها؟ در محیط کار هر غلطی می‌شود کرد؟ فکر این را بکن که زن خودت الان آنجاست، دخترت الان آنجاست، گفت یک سوزن به خودت بزن یک جوالدوز به بقیه.

اینها همه خلاف است، و همه باید عوض بشود، و همه بایستی تغییر پیدا بکند، تمام این مسائل باید تغییر پیدا بکند و ما باید این را هم بدانیم اگر برای دیگران کوتاه آمدیم برای ما هم کوتاه خواهند آمد، این دنیا حساب دارد، اگر ما برای بقیه مسامحه کردیم بدانیم در پرونده‌مان تمام شد برای ما می‌گذارند در کاسه‌مان یک روزی می‌گذارند. وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَةِ الْأُولى الأحزاب، ۳۳. اینها آداب است آداب اسلامی است، و

الان تغییر پیدا کرده یعنی، الان نه اینکه به خصوص این زمان، نه اینها آداب جاهلی است که از زمان سابق و کیفیت ارتباطات سابق و این فرهنگ غربی که از دهها سال پیش آمده در این مملکت و در ممالک اسلامی آمده و نفوذ کرده و به عنوان ترقی و روشنفکری آمده کیان خانوادهها را همه را از بین برده کجا اینطور بود؟ کجا در آن زمانها اینطور بود؟ به این نحو بود؟ کجا خلاف به این ....؟ اوه روزها می‌گذشت، ماهها می‌گذشت می‌گفتند یک خلاف در فلان جا شده، در فلان محله، منطقه، یک خلاف در آنجا انجام شده، یک چیزی. اما وقتی که این فرهنگ بیاید و باز شود و رشد کند و عنان اختیارِ در ارتباطات به دست خود افرادی قرار بگیرد که بیش از همه در معرض نفوذ وساوس شیطان قرار دارند آن وقت دیگر مشخص است که بر سر جامعه چه خواهد آمد.

نماز می‌خوانیم دیگر نمازمان روح ندارد، قرآن می‌خوانیم قرآنمان دیگر روح ندارد، چرا روح ندارد؟ چون این چشمی که الان به این قرآن افتاده، بعد از ظهر یک ساعت به چیزهای دیگر افتاده، صبح این چشم به چیزهای دیگر افتاده، آن وقت این قرآن می‌شود یک امر عادی، ذکر می‌شود ذکر عادی، آن روح و برّندگی خودش را از دست می‌دهد، ذکر برّندگی دارد، عبور می‌دهد، قطع می‌کند، تعلقات را قطع می‌کند، وقتی که چشم یک ساعت با زن نامحرم حرف زده حالا همکار می‌خواهد باشد به جهنم، غیر همکار می‌خواهد باشد به درک، هر کوفتی می‌خواهد باشد که در کنارش گرفته نشسته و فلان، دیگر این چشم چطور می‌تواند از قران آن معانی را به قلب خودش منتقل کند؟ چطور این زبانی که آمده با جک و فکاهی و خنده و مزاح و امثال ذلک و هزارتا کنایه و اینها که بعدا منجر می‌شود به مسائل بهتر، و لطیف‌تر! بله! و خوشایندتر! چگونه این زبان دیگر می‌تواند ذکر خدا را در سجده بگوید؟ برای من بیان کنید! من نمی‌فهمم، من عقلم نمی‌رسد، من نمی‌دانم این کسی که می‌خواهد ذکر بگوید چگونه بین این دو مسئله را جمع می‌کند؟ من نمی‌فهمم، تا حالا هم نفهمیدم! پنجاه و خرده‌ای هم از سنمان گذشته نفهمیدیم! حالا یک سلاک آخر الزمانی آمدند اینقدر قدرت دارند ماشاللَه، اینقدر استقامت نفس دارند اینقدر قدرت دارند با یک دستشان سی‌تا هندوانه می‌توانند بردارند! ما با دوتا یک دانه می‌توانیم آن با یک دست سی‌تا برمی‌دارد یکیش هم نمی‌افتد! جل الخالق! جبرئیل هم نمی‌تواند یک همچنین کاری بکند.

چگونه این نفسی که باید در توجه به نفس ماسوی اللَه را از خود بیرون کند چگونه می‌تواند با این ارتباطات توجه به نفس را برای خودش تحصیل کند؟ چگونه می‌تواند با توجه به اللَه آن حقیقت عبودیت را بدون تعلق به کثرات و زدودن از زوایا و شواهد کثرتی می‌تواند برای خود بیاورد؟ مگر می‌شود؟ محال است آقا! محال است، بعد هم دلمان خوش است! آن وقت، کم کم، کم کم آن حقیقة الشیء برمی‌گردد می‌شود آن ماده، ماده می‌شود سلوک نفسانی. همان ماده‌ی ظاهری، همینی که این ذکر را بگوییم این قرآن را بخوانیم، این

ارتباط را احساس بکنیم، این تمام. دیگر هیچی نیست دیگر، تمام شد دیگر، بعد هم چی؟ با یک وعده‌های سر خرمن از پیش خود، هوای ما را دارند متوجه ما هستند، دست ما را می‌گیرند، نمی‌دانم چه می‌کنند، از این مطالب، سر خودمان را گرم می‌کنیم و به امید برای آینده روزگار را به همین کیفیت می‌گذرانیم، به امید آینده! سالک آینده‌ای را نباید در نظر بگیرد، حال! سالک باید الان را در نظر بگیرد، نه آینده اینکه فردا چه می‌شود؟ فردا که دست ما نیست که چه خواهد شد، الان در چه وضعیتی هستیم این مهم است. حافظ مگر نمی‌فرماید؟ صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق، نیست فردا گفتنت شرط طریق، ابن الوقت یعنی الان، دم غنیمت است، می‌گویند دم غنیمت است یعنی همین الان، الان در چه وضعی هستیم؟ الان در چه موقعیتی هستیم؟ الان در چه تفکری هستیم؟ همین الان.

این می‌شود چی؟ می‌شود ظاهر، اما اگر نه! آمدیم این ظاهر را کنار گذاشتیم، گفتیم آدم خوبی بشویم، این ظاهر را کنار گذاشتیم، به آن حقیقت و باطنش توجه کردیم، باطن دین، باطن شریعت، باطن راه، باطن احکام، باطن تکالیف، به آن باطن که جنبه‌ی عبودیت در تکالیف است، به او توجه کردیم آن می‌شود چی؟ آن می‌شود ولایت.

ولایت یعنی همان حقیقت ربطیه‌ای که بین انسان و پروردگار است. آن حقیقت ربطیه‌ی عبودیت آن بین انسان و پروردگار است. و آن باید حفظ بشود. آن همان مسئله‌ی ربط که تمام آن حقیقت ربطیه در نفس مطهر امام عصر در هر زمانی متجلی است. امام جواد در زمان خودش، امام سجاد در زمان خودش، امام هادی در زمان خودش، هر کسی. هر کدام در زمان خودش و الان در نفس مطهر حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، آن می‌شود حقیقت ولایت، آن حقیقت ولایت عبارت از چیست؟ حقیقت الشیء حقیقت همه‌ی اشیاء و حقیقت همه‌ی تکالیف، و حقیقت همه‌ی این تظاهرات و حقیقت همه‌ی این حرکت‌ها و جهادها و حج‌ها و رمی‌ها و اعتکاف‌ها و روزه‌ها و نمازها و صدقات و امثال ذلک، آن حقیقتش حقیقت چیست؟ حقیقت ولایت است.

به آن مسئله باید توجه کرد، نمازی که می‌خوانیم ولایتت را با صاحب ولایت باید تقویت کنی، روزه‌ای که می‌گیری همینطور، حجی که انجام می‌دهی باید بدانی بر محور ولایت داری می‌چرخی، وگرنه سنگ است، امام باقر مگر نفرمود: **انما امر الناس ان یطوفوا حول هذه الاحجار**، عجب تعبیری است، **ثم یاتوننا فیعرضوا علینا ولایتهم**[1]، مردم امر شدند که بیایند دور این سنگ‌ها طواف کنند و دور این سنگ‌ها بگردند و در این گردش متوجه باشند که دلشان کجا دارد می‌گردد؟ کجا دارد می‌گردد؟ الحمدلله امروزه هم آمدند و یک ساختمان‌هایی درست کردند کنار مسجدالحرام! از آن ساختمان‌های بلند که این مقدار توجه هم از بین ببرند.

[1] علل الشرائع، ج ۲، ص ٤٠٦، ... إنّما اُمِروا أن یطوفوا بهذه الأحجار ثمّ یأتونا فَیُعلِمونا وِلایَتَهُم.

عمارت‌های عجیب، عمارت‌های غریب، آدم دارد طواف می‌کند دور مکه، چشمش می‌افتد به این ساختمان‌ها، دیگر مکه‌ای نمی‌ماند، دیگر طوافی نمی‌ماند و قطعا بنده می‌توانم قسم بخورم که این اعمال توسط ایادی مرموز، خلاصه دست‌های پشت پرده این مسائل انجام شده است. برای از بین بردن کعبه و برای از بین بردن عظمت کعبه و جلال و جبروت کعبه و از بین بردن نیات و از بین بردن توجه و از بین بردن تمرکز و از بین بردن حس، حس را بگیرند از ما، این حس را از ما بگیرند، این توجه قلب را از ما بگیرند، تا می‌چرخیم یک دفعه چشممان می‌افتد به آن عمارت کذایی! یک دور می‌زنیم دوباره چشم می‌افتد، حساب است همه‌ی اینها حساب است.

امام باقر می‌فرماید مردم امر شدند بیایند و دور این کعبه طواف کنند بچرخند، بعد بلند شوند بیایند پیش ما و به ما بگویند یابن رسول اللَه آن طوافی که ما [در] ظاهر به دور سنگ کردیم دلمان داشت به دور شما می‌گشت، گِل‌مان داشت به دور آن سنگ می‌گشت، ولی دل ما اینجا بود، طواف بدون ولایت گِل است، گِل، سفت! آجر است، آن طوافی در آن حقیقت معنا دارد که پشت آن طواف ولایت باشد، آن می‌شود حقیقت الشیء، پس حقایق همه‌ی تکالیف و احکام، همه‌ی آن تصرفات و همه‌ی آن کارها و هرچه را که ما می‌پنداریم و فکر می‌کنیم و مژه به هم می‌زنیم از وقتی که بلند می‌شویم تا وقتی که سر به بالین می‌گذاریم، باید در محور ولایت باشد و بس. این می‌شود ....! آن وقت است که در آنجا کارهای ما واقعیت خودش را پیدا می‌کند، بشین می‌نشینیم، بلند شو می‌ایستیم، حرکت کن می‌رویم، بایست می‌ایستیم، هیچ فرق نمی‌کند.

دیگر در آنجا جهاد با نماز خواندن یکی می‌شود، نشستن با حرکت کردن یکی می‌شود، خوابیدن با شمشیر زدن یکی می‌شود، یکی است، یکی. چون همش چیست؟ آنجا مورد نظر است، او چه می‌خواهد؟ آن شمشیر نمی‌خواهد، نمی‌خواهد خب نمی‌خواهد دیگر، من بیایم شمشیر بزنم، آنی که صاحب اصلی است می‌گوید من آقا شمشیر نمی‌خواهم، می‌گوییم نه! بیخود نمی‌خواهی باید بزنیم، ما همین هستیم دیگر، می‌گوییم بیخود نمی‌خواهی، نخیر باید بزنی، مگر نمی‌گویی جهاد با کفار و ظلمه و فساق و ....؟ می‌گویم مگر من نمی‌گویم حالا می‌گویم نه! ا دو حرف که نداشتیم یک حرف است. در همان زمان‌های سابق، این افراد و این چیزها، خیلی چیزها، بگذریم. حوصله‌اش را نداریم، برگردم به مطالب مقسفه، ولی خیلی از کیسه‌مان رفت خیلی از کیسه‌مان رفت.

وقتی که ولی خدا می‌فرماید این کار را نکن نکن دیگر، وقتی می‌گوید اینجا برو برو، اینجا نرو آنجا این را انجام بده، آن را انجام نده، همش در یک راستا قرار می‌گیرد. حالا فرق نمی‌کند ولایت یک ولایت است، چه امام معصوم علیه السلام بفرماید یا آن ولی که از نفس گذشته و نفسش با امام متحد شده است، کلام او عین کلام امام است بدون کمترین ذره اختلاف، هیچ فرق نمی‌کند. همان حجیت ذاتیه‌ای که مترتب بر امام است همان حجیت ذاتیه مترتب بر اوست، بله! از نظر سعه‌ی وجودی خب فرق می‌کند، امام سعه‌ی وجودی‌اش بحر

است این سعه‌ی وجودی‌اش نهر است، ولی آب در نهر با آب در بحر دوتاست یا یکی است؟ یکی است، دیگر دوتا که نیست. آن متریال در آب در بحر چیست؟ اکسیژن است و هیدروژن هست و همین چیزهایی که در [آب] است، وقتی که آن آب، در نهر می‌آید متریالش فرق می‌کند؟ فرق می‌کند یا همان است؟ آن نهر می‌آید در جوی، فرق می‌کند؟ همین که آمد در جوی اکسیژن تبدیل به ازت شد؟ کربنیک شد؟ یا نه؟ یکی است. آب در جوی تبدیل به آب در لوله می‌شود همین لوله‌هایی که در منزلتان هست آب را باز می‌کنید این آب چیست؟ یکی است.

این چراغی که الان روشن است به واسطه‌ی چی روشن است؟ به واسطه‌ی برق، کهربا، این کهربا از کجا آمده؟ از مولِّد، حالا مولد یا مولد نیروگاه آبی است، یا نیروگاه چی؟ سوخت انرژی و امثال ذلک که گازی است، آن مولدی که الان دارد این برق را تولید می‌کند آن مولد برقش می‌آید کجا؟ چند هزار ولت است؟ می‌آید پایین‌تر کم کم تا به اینجا که می‌رسد می‌شود دویست و بیست ولت، دویست و بیست و خرده‌ای، دویست و بیست ولت که شد این پنکه شروع می‌کند حرکت کردن، این چراغ روشن می‌شود این صدای من به واسطه‌ی همین برق تبدیل می‌شود به انرژی الکتریکی و بعد به انرژی صوتی، تمام اینها به واسطه‌ی چیست؟ این ماده‌ای که اسمش را حالا ما ماده می‌گذاریم الان وجود دارد مگر با آنی که در مولد است فرق می‌کند؟ فرق می‌کند؟ یکی است، آن قویتر است این ضعیف‌تر است ولی جنسش یکی است.

نفس ولی الهی که به مقام فنا برسد کلامش با کلام معصوم یکی است می‌شود یکی، منتهی معصوم بحر است این چیست؟ بحیره، معصوم ممکن است بحر باشد آن نهر باشد، کلام یکی است، کلام یکی است این نباید اشتباه بشود. دو کلام نمی‌گویند، یعنی عارف الهی که به بقاء رسیده‌ها! آن! و نفسش متحد با نفس ولی است نه هر کسی که مدعی است، نه. آنها مطلب اینطور نیست، آن امکان ندارد یک کلامی را بگوید و امام معصوم خلافش را بگوید، مستحیل است، امکان ندارد.

اگر احتمال امکان بود شما همین احتمال را در کلام معصوم هم باید بدهید، که امروز یک حرف بزند فردا یک حرف دیگر، یعنی در یک موضوع واحد، مخاطب واحد، مورد واحد، محال است که معصوم دو خطاب متفاوت داشته باشد محال است، بله ممکن است یک وقت معصوم یک تکلیفی را بگوید فردا تقیتا عوض کند اشکال ندارد، خب خیلی موارد بوده، امام صادق علیه السلام می‌فرماید اگر این تکالیف متخالف ما نبود پس دماء شما را کی حفظ می‌کرد؟ خود امام صادق هم تکالیف مخالف می‌فرمود. در روایات و اینها داریم. خب از باب تقیه از باب مصالح دیگر، از باب ملاکاتی که ما نمی‌دانیم، یک شخص می‌آید راجع به یک حکم واحد یک سوال می‌کند شخص دیگر می‌آید آن شخص فرق می‌کند با این، نه! یک شخص، فرد واحد موضوع واحد، در فضا و در ظرف واحد، آیا امام می‌شود دو کلام مخالف بگوید؟ مستحیل است، همین

مستحیل مربوط به ولی الهی است. امکان ندارد. کلامش یکی است.

آن می‌شود چی؟ می‌شود حقیقة الشیء. پس حقیقت اشیاء در تکالیف در احکام، در تصرفات، کارها، تفکرات، در اقوال، در تمام اینها باید بر محوریت ولایت باشد، و آن اصل است، ولایت معصوم علیه السلام آن اصل است. ولکن ما می‌بینیم نه! ما معصوم را می‌خواهیم ولی از این منظر، ما معصوم را دوست داریم ولی با این طرز تصرفات، اگر بیایید پیش امام صادق، فلان کس از یک جا خروج کرده، ابومسلم از یک جا درآمده آن فلان از یک جا بیرون آمده، بین بنی امیه و بین چی چیز شده، ما می‌آئیم پیش امام صادق می‌بینیم حضرت نشستند سلام علیکم حال شما چطور است خوب هستید خوش آمدید، به جای اینکه بشینیم ببینیم حضرت چه می‌گویند، یابن الرسول اللَه قیام نمی‌کنید؟ ا به تو چه مربوط است قیام می‌کند یا نه؟ اگر بخواهد خب خودش می‌گوید، بشین چایی‌ات را بخور حالا نمی‌دانم چایی بوده آن زمان یا نبوده شربت که بوده شربتت را بخور به قیام چه کار داری بچه؟ بشین بابا، مگر امام نیست؟ مگر امام نیست؟ ها؟ چی شد؟ چطور وقتی که از هر طرف هجمه بود آن موقع پیشنهاد نمی‌کردی، زمینه نبود دیگر، اگر بود [پیشنهاد می‌کردی]، حالا می‌خواهی حضرت را بیندازی جلو؟ قیام کرده ابومسلم که کرده برای عمه‌اش کرده! خب به من چه مربوط است؟ آن از آن طرف درآمده، آن از آن طرف کرده، هر کاری که کردند، برای چی به امام صادق داری دستور می‌دهی؟ به تو چه مربوط است؟ به چه حسابی داری برای امام تکلیف تعیین می‌کنی؟ این چیست؟ همان متریالیست اسلامی است، این است.

که ما می‌آئیم و برای امام تکلیف تعیین می‌کنیم! آقا فلان شخص قیام کرده، آقا فلان شخص اینطور کرده حضرت می‌گوید خب دیگر چی؟ بفرمایید دیگر کی قیام کرده؟ دیگر کی قعود کرده؟ از این قیام و قعودها بشمار، هزار نفر این کرد و آن کرد و آن کرد خب تمام شد؟ می‌خواهی قیام کنی دیگر آقاجان؟ مگر نمی‌خواهی قیام کنی؟ آره قیام کنیم آمدند فلان کردند دفع ظلم کنیم، حکومت را از بین ببریم، حضرت اینها را من دارم می‌گویم زبان حال است، ما هم می‌شویم زبان حال امام صادق بنده خدا امام صادق گیر چه کسانی افتاده؟ ماها باید بیاییم بشویم زبان حالش آدم قحط بود، خب ما اینها را از طرف امام صادق می‌گوییم حضرت می‌فرمایند خب در این قیام کردن که داری من را می‌اندازی جلو احتمال نمی‌دهی که کشته شوی؟ یا فقط احتمال برنده شدن و شکست دادن و زدن و کشتن است؟ احتمال کشته شدن هم هست دیگر؟ آره خب احتمال هست. هست؟ خیلی خب بلند شو برو در تنور، ا یابن الرسول اللَه؟ حضرت می‌گویند بشین بشین ببینیم، زنه را صدایش می‌کند، کنیز، آن تنور را ....، مگر قیام نیست؟ قیام است دیگر؟ در قیام هم کشتن است هم کشته شدن است، هر دو است یا فقط یک طرفه است؟ اگر مرگ خوب است برای همسایه! ما فعلا اینجوری هستیم، بروید و بزنید ها! مرگ فقط برای همسایه است! خیلی خب بالاخره هر دو است هم کشته شدن، هم چی؟ هم

کشتن، هر دو است.

آن تنور را گرم کن، می‌آید تنور را گرم می‌کند، هیزم می‌آورد ماشاللَه! یکی اینقدر! هیزم خوب می‌زند این آتش می‌رود بالا آن هم دارد می‌بیند، حضرت می‌فرمایند که خیلی خب! چی فرمودید؟ قیام کنیم؟ خب کی بلند شده؟ ابومسلم از آنجا درآمده آن نمی‌دانم چیز شده، بسیار خب! باریک اللَه! الان من کار تو را راحت می‌کنم گیرم بر اینکه تو در این قیام یک تیر بهت بخورد کشته شوی دیگر، مگر نمی‌خواهی در راه ما کشته شوی؟ الان راحتت می‌کنم، بدون قیام و خونریزی و دردسر بلند شو برو اینجا، بلند شو برو همینجا تنوری که هست، برو در این تنور و خلاصه کارت را یکسره کنیم، به پنج دقیقه هم نمی‌رسد، هر چی داد بزنی صدایمان هم درنمی‌آید قشنگ خوب این آتش حسابت را می‌رسد و بعد هم از آن طرف خب بهشت هم هست دیگر، وقتی امام می‌گوید برو در تنور از آنور که نمی‌گوید برو در جهنم، خب آن دیگر مسلم است، برو. ما برای اینکه یک ریشمان را آن تنور بسوزاند آمادگی نداریم حرف امام صادق را گوش بدهیم، یابن الرسول اللَه از جان ما چه می‌خواهی؟ ا ا! ای نابکار! از جان تو چیزی نمی‌خواهم من را داری می‌اندازی جلو؟ یعنی من بلند شوم بروم و قیام کنم و تیر را من بخورم ولی تو چی؟ طوریت نشود، تو می‌گویی یک چیزیم بشود دیگر در رکاب شما؟ خب حی و حاضر، بیخود چرا می‌خواهی بروی سراغ مردم؟

همین تنور الان این صحنه‌ی جنگ، این هم صحنه‌ی آزمایش این هم صحنه‌ی امتحان، بنده هم امام صادق ضامن بهشت و نار، مقسم بهشت و نار من هستم، اینها را که دیگر یقین داریم، اینها را که دیگر می‌دانیم بسیار خب، آمادگی یک ناخنمان را این آتش بردارد بکند ما نداریم چی چی داریم این حرفها را می‌زنیم؟ نه یا رسول اللَه! بابا ما هم زن داریم بچه داریم از جان ما چی می‌خواهی؟ حضرت فرمودند حالا میوه را بخور ببینیم چه می‌شود؟ آتش هم دارد می‌رود بالا، یک دفعه هارون مکی می‌آید، سلام علیک یابن الرسول اللَه، تا می‌خواهد بنشیند حضرت می‌گوید نمی‌خواهد بنشینی برو آنجا، آنجا جایت بهتر است گرمتر و نرمتر است، می‌بیند دارد می‌رود بالا، چَشم! کفش‌هایش را می‌گذارد اینجا و با کله می‌رود آنجا! رفت، یک دفعه این وحشت می‌کند! چه می‌کند! فلان! چی شد؟ الان جزغاله شده نعره‌اش از داخل تنور می‌رود بالا، صدای یابن الرسول اللَه! قرار نبود با ما ....! یک شوخی کردیم حالا، بابا جدی نگیرید شما.

حضرت فرمودند خب مشهد بودی، خراسان بودی، بگو ببینم آنجا چه خبر است؟ آنجا خبر نداری فلان و این حرفها، نمی‌دانم رفیق‌هایت چطور است حالشان خوب رفته؟ چی رفته؟ حضرت شروع کردند با ایشان مشهدی حرف زدن و خلاصه از اینجور چیزها این هم اصلا یادش رفت بابا یکی در این تنور است، یک خرده گذشت حضرت فرمودند حالا برو رفیقت را نگاه کن، اینقدر زرت و زرت نکن، برو رفیقت را نگاه کن، رفت دید نشسته دارد با آتش‌ها بازی می‌کند. این زغال‌ها را می‌اندازد بالا، حضرت گفتند که بیا بابا! بیا تو هم که

خراب کردی، بگو ببینم چندتا مثل این هست که من قیام کنم؟ گفت پنج‌تا نیستند، پنج‌تا! یکیش هم من، ما هم نیستیم، راحت، ابومسلم کیست آقاجان قیام کرده؟ آن چیه؟ ببین ولایت کجاست، ولی کجاست؟ ولی چه می‌گوید؟ ولی چه دستور می‌دهد؟ تو ولی را رها کردی به هیکل ابومسلم داری نگاه می‌کنی؟ آن کیست بابا؟ دوتا پفک نمکی هم نمی‌ارزد، سه‌تا جوز قند هم پول برایش نمی‌دهند، تو امام صادق که در اینجا نشسته رها کردی داری [می‌گویی] اوضاع این است، مساعد است، از هر طرف دارند چه می‌کنند! یابن الرسول اللَه قیام کن.

مگر برای آقا نامه نمی‌دادند؟ گریز بزنیم به کربلا، مگر برای آقا نامه نمی‌دادند؟ مگر به آقا نمی‌گفتند؟ مگر خانه در آن زمان‌ها نمی‌آمدند؟ مگر نمی‌گفتند آقا چرا نشستید؟ آقا چرا؟ پس برای کی؟ آقا فلان، ها؟ مگر آقا را متهم ...؟ مگر پدر ما را دیگر اینجاهایش را اسم نمی‌برم، مگر پدر ما را متهم به خلافِ گفته‌ی خودش نسبت به مبانی حکومت، نمی‌کردند؟ مگر نکردند؟ شاگردان خودش هم می‌آمدند این حرفها را می‌زدند! مگر ایشان را متهم به ترسویی نکردند؟ شما ترسو هستید، من خودم داشتم می‌شنیدم که یکی دارد، بله! افاده می‌فرمایند.

مگر نمی‌کردند؟ ایشان چی بگوید؟ ایشان چی بگوید؟ مطالب درون خودش را با چه بیانی بخواهد مطرح کند؟ که آیا آنچه که ما می‌گفتیم همان است؟ یا مسئله چیز دیگری است؟ ها؟ با چه کیفیتی به منی که اطلاع بر ماوراء این ظاهر ندارم بخواهد بیان کند؟ من که نمی‌فهمم، چه نحوه باید بیان کند؟ چطور باید بگوید؟ غیر از اینکه بگوید مطالبی هست نمی‌دانی بهتر این است که حرف گوش کنی؟ چطور بیاید بیان کند؟ اگر می‌فهمیدم که نیاز نبود، احتیاج به این مسائل نبود، لذا می‌گذارد، صبر کنید، عجله نداشته باشید، یواش یواش، بگذاریم بگذاریم کم کم خودتان می‌فهمید، به مطالب خودتان می‌رسید، خودتان پخته می‌شوید و خودتان راه را پیدا می‌کنید. دیگر با صحبت اینور و آنور یک کلمه، اشاره، گاهی چیزی کم کم یک مسائلی فقط به دست می‌دهد، یک دفعه آدم می‌بیند عجب!!! من بودم به این می‌گفتم که بلند شو فلان کن و چه کار کن؟ من بودم؟!! حالا خوب شد ما را طرد نکرد، خوب شد که ما را از خود نراند، خوب شد به ما می‌خندید، به ما چه می‌کرد، حالا بالاخره کم کم، مسائل و قضایا همین است، ما فقط یک ظاهری را داریم می‌بینیم پس چرا می‌گویند باید حرف گوش داد؟ به خاطر اینکه نمی‌فهمی، چون نمی‌فهمی می‌گویند آقا حرف گوش بده. یک متری را تو می‌توانی ببینی.

امیرالمومنین به افرادی که دارند عثمان را می‌کشند، می‌گویند نکشید، خلیفه را نکشید، شما نمی‌دانید پشت این مسئله چه فتنه‌هایی هست؟ می‌گویند ا یا علی! این خلیفه اینطور کرده، اینطور کرده، ظلم کرده فلان کرده، چی کار کرده، زده دنده چی را شکسته، نمی‌دانم فلان کرده. پولها را غارت کرده، همه را بین قوم و

خویش‌های خودش تقسیم کرده! حضرت می‌فرماید اینهایی که شما می‌گویید یعنی من نمی‌دانم؟ شما دارید به من یاد می‌دهید؟ اینهایی که شما می‌گویید من ده مقابلش هم که شما نمی‌دانید می‌دانم، خوب شد؟ حرفهایی که این در گوش رفیقش زده قبل از اینکه بزند من می‌دانم! خوب شد؟ از نیتی که در فکرش دارد می‌گذرد من خبر دارم! تو چه می‌گویی پول برداشته به او داده؟ این که در همه‌ی روزنامه‌ها نوشتند، این که چیزی نیست داری به من یاد می‌دهی؟ ولی در عین حال می‌گویم نکشید، من همه‌ی اینها را می‌دانم بیشتر هم می‌دانم نکشید، چرا یا علی نکشیم؟ به چه دلیلی؟ آیه‌ی قرآن است! فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكفْرِ! آیه‌ی قرآن است نمی‌دانم إِنَّ اللهَ لا يحِبُّ كلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ آیه‌ی قرآن ...! حضرت می‌گوید بابا این آیه‌ی قرآن را من برای تو آوردم تو داری به من برمی‌گردانی؟ تو خیال می‌کنی من آیه‌ی قرآن را نمی‌دانم؟ اینها برای چیست؟ اینها برای این است که در آن زمان هم مردم به دنبال و محوریت ولایت نبودند، فقط دنبال ظاهر بودند، دنبال فقط یک ظاهر و یک فهم ظاهری از دین، فهم ظاهر، همین، به دنبال این بودند دیگر، مثل ما، ما هم همینطور، تفاوتی نکردیم، واللَه العظیم تفاوت نکردیم.

هزار و چهارصد سال است، شما ول کنید، ها! چسبیدیم الان به زمان چی؟ امیرالمومنین و عثمان، نه ایمان‌مان بیشتر از آنهایی است که رفتند آن کار را انجام دادند، نه نماز و روزه‌مان بیشتر از آنها بوده، نه آقا! آنها از ما بیشتر بودند ایمانشان بیشتر بوده در عین حال حرف امیرالمومنین را گوش ندادند و رفتند و عثمان را کشتند و آن فتنه‌ی عجیب و غریب پیش آمد. هم امیرالمومنین را گرفتار کردند، هم جامعه‌ی مسلمین را گرفتار کردند هم این گرفتاری را استمرار دادند، آمد دیگر، آمد جلو، امیرالمومنین را در محراب زدند کشتند، امام حسن را چی کار کردند، امام حسین را فلان کردند، همه‌ی اینها برای چیست؟ برای حرف گوش ندادن است. برای این است که ما ولی را برداشتیم خودمان را به جای او می‌گذاریم همه‌ی اینها به خاطر همین است، آقا نکش! باشه چشم! نمی‌کشیم، آن موقعی که باید قیام کند آن موقع خفه‌خوان گرفته و صدایش درنمی‌آید، یا علی بگذر، بگذر حالا دیگر حقت را گرفتند بگذر و ول کن، آن موقع که حضرت می‌گوید بگیر بشین کاری نداشته باش، یا علی! فلان! چه کار کرده؟ این همه ظلم و چی چی کرده! مگر می‌شود؟ بعد هم یک عده می‌آیند توجیه می‌کنند! نه! امیرالمومنین از باطن اینها را داشته می‌زده!

آقا چرا تهمت به امامت می‌زنی، چرا تهمت می‌زنی؟ چرا دروغ می‌گویی؟ چرا داری خیانت می‌کنی به تاریخ؟ تو دیدی جایی که علی بگوید بروید بکشید ولی به ظاهر بگوید نه؟ دیدید؟ چرا داری دروغ می‌گویی به امام معصوم؟ امیرالمومنین ظاهرا و باطنا می‌گفت نکنید، دست به این کار نزنید، حالا می‌آیند می‌گوید نه! در باطن می‌خواسته چیز کند، یک عده را هم از آن طرف تحریک کرده، از آن طرف به مردم به خاطر اینکه بد نشود! نیندازند گردنش! همینجوری هم از خودمان درمی‌آوریم! چرا درمی‌آوریم؟ عرض کردم، چون ما ظاهر

هستیم، اهل ظاهر هستیم و پیرو متریالیست هستیم، منتهی [آن] ماتریالیست [ی] که رنگ و بوی صبغة اللَهی دارد، همان است، همان معیار، همان ملاک، ولکن به رنگ و بوی اسلام و رنگ و بوی تکلیف و رنگ و بوی متابعت از تشیع.

فلهذا حق مسئله این است که هرچه هست عبارت است از همان محوریت ولایت در همه‌ی شئون و اطوار و موارد، در همه‌ی آنها. و هر کسی به این نحوه عمل کرد بُرده است، هر کسی آمد چون و چرا کرد! بم و لم گفت و در قبال این مسئله ایستاد، باخته است. زیرا سلیقه و انانیت و استقلال خود را در مقابل اراده و سلیقه و هویت امام معصوم علیه السلام قرار داده است.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد